

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

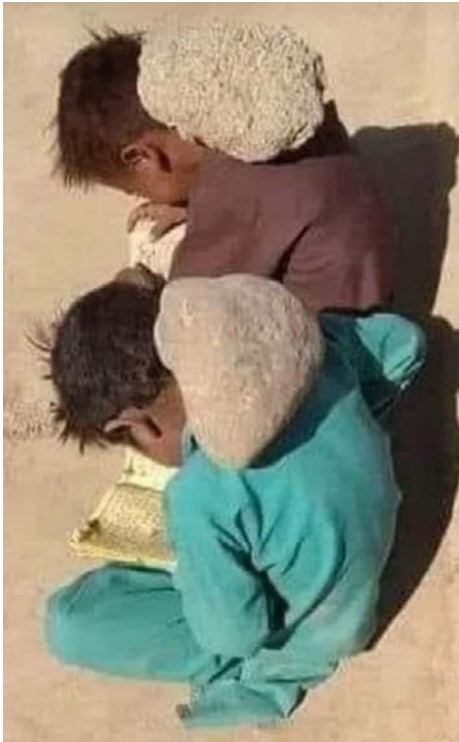
داکتر محمد کریم فارغی-استرالیا

۱۵ نومبر ۲۰۲۲



داکتر محمد کریم فارغی

## کودکان و آموزش، دو قربانی دیگر طالب!



تصویر این کودکان معصوم درد و اندوه فراوان برایم ایجاد کرده است. در گذشته ها در مدارس دینی در عقب گردن کودکان ریگ می گذاشتند تا سر شان را از کتاب بالا نکنند و خود شان یا می خوابیدند و یا بیرون از صنف مصروف می شدند، وقتی بر می گشتند هر که سرش را بالا کرده بود ریگها می ریختند و مورد عذاب دوزخیان قرار می گرفتند. در آنوقت ملا های مدارس با بایسکل رفت و آمد می کردند و موقف شان از مدرسه و مسجد بالا تر نمی رفت، حال متناسب با مدارج ارتقائی ملا ها به مقام های حکومتی و تحصیلات عالی، ریگ ها به سنگ های بزرگ تبدیل گردیده و ملت هم در پیش پای و هم در گردن شان سنگ های بزرگ را مواجه می کردند .. در قدیم ها می گفتند خدا نا دیده را روز نهد ورنه سگ را نعل خواهند بست .... آرزو دارم این دوره حاکمیت ملا، آخرین دوره باشد و دیگر ملا از حدودش بالا نرود ....

در دور اول حاکمیت طالب، در یک پیشین روز از غزنی پس از یک مأموریت طولانی به کابل آمدم و علی الحساب از کوه سنگی با

تاکسی خود را به پل محمود خان رساندم و در یک موتر به گفته عوام تونس که به تورخم می رفت، سوار شدم. در سیت پیشروی دروازه عقبی موتر شخصی به وضعیت نا مناسبی نشسته و دستمال چهار خانه ی را به سر و صورتش پهن نموده بود در حالی که آنطرف تر در عین سیت خانمی با چادری نیز نشسته بود. کلینر صدا می کرد یک نفر دیگر

به خیر حرکت است ... پس از چند دقیقه این آقا که سیت را در بست کرده بود و در یک سیت پا هایش و در سیت دیگر نیم تنه بالائی اش را جابه جا نموده بود، چادرش را دور زد و از موتر وان خواست که دیربست انتظار نموده اند، اگر نمی رود ما به موتر دیگری خواهیم رفت ... به این شخص با ریش انبوهش خیره شدم دیدم که دکتر فاروق، یک زمانی استاد ما در دیپارتمنت فیزیولوژی و بعداً منشی حزبی شهر کابل حزب دموکراتیک به عوض آقای ظهور رزمجو بود. او نیز وقتی عقبش را به قصد چک کردن سیت ها که چه تعداد مسافر دیگر در موتر بالا شده اند، مشاهده نمود، چشمش به من افتاد و سلام علیکی کرد. من هم سلام گفتم و پرسیدم پشاور می روید، گفت بلی .. روز قبل طالب ها عده ای از دزدان را دستگیر نموده بودند و دست هایشان را قطع و در سیم های موتر های برقی آویزان نموده بودند. دکتر فاروق به من گفت، کجا بودی دکتر جان؟ درین شرایط ناگوار چه می کنی؟ نظام مدرسه ئی را می بینی که دست ها و پا های مردم را آویزان نموده است؟ در وقتی که ما کودک بودیم در مسجد ها به درس قرآن می رفتیم، ملا در عقب گردن ما ریگ می ریخت و خودش می خوابید، وقتی بیدار می شد چک می کرد که کی سرش را بلند نموده و او را به بدترین شکل لت می کرد ... من که فرصت را مساعد یافته بودم در جواب گفتم، استاد ازین نظام مدرسه ازین بیشتر چه می شود انتظار داشت، من شاهد نظام دموکراتیکی بودم که دانشمندان و اهل خبره را زنده به گور کردند و این حالت دنباله همان روز ها است، درین جامعه دیگر انسان معیاری با اندیشه نو یا وجود ندارد و یا همه را گریختانید ... او با تعجب رویش را دوباره دور داد و گفت، اوه دکتر جان باورم نمی شود که تو هم طالب شده باشی .. برایش اطمینان دادم که خیر طالب نشده ام ولی دردی عمیقی از گذشته ها و از کسانی دارم که ظاهراً مترقی بودند ولی عملی بدتر از اینها کردند ... من به شما اجازه نمی دهم مانند یک شهروند عادی این کشور که خود یکی از آن جمع هستم، زبان انتقاد ازین ها داشته باشید، من دیروز هم ناراحت و نگران حیات و آبروی خود بودم و امروز نیز همان حالت را دارم، من اگر شاکمی می شوم حق من است ولی خودت دیروز همه فرصت ها را در اختیار داشتی ولی نه این روز را در نظر گرفتی و نه هم از تعقیب و ارباب هموطنان و اقشار اندیشمند جامعه دست بردار گردیدید .. بعد الی تورخم ساکت و آرام به راه افتادیم ... دو سال بعد در WHO باهم همکار شدیم و در یک تیم کار می کردیم. شبی در هتل اسپین غر در جلال آباد فرصت یافتیم کمی مفصل تر صحبت کنیم، او تصدیق نمود که من حق به جانب هستم، او اعتراف نمود که باورش نمی شد که من اینقدر عمیق به مسائل اجتماعی کشور اندیشیده باشم...